



دیوان کامل

شاه نعمت الله ولی

ماہانی کرمانی

با مقدمه: استاد سعید نفیسی

به انضمام ترجمه اشعار عربی و معانی لغات

و آیات قرآنی و احادیث

و شرح حال بعضی عرفا و مشایخ صوفیہ از:

محمود علمی

سرشناسه

عنوان قراردادی

عنوان و نام پدیدآور

: نعمت الله ولی، نعمت الله بن عبدالله، ۱۲۷۲-۱۳۴۴ ق.

: دیوان

: دیوان کامل شاه نعمت الله ولی ماهاتی کرماتی به انضمام ترجمه

اشعار عربی و معنی لغات و آیات قرآنی و احادیث و شرح حال

بعضی عرفا و مشایخ صوفیه / با مقدمه سعید نفیسی؛ حواشی

محمود علمی.

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

شابک

وضعیت فهرست نویسی

موضوع

موضوع

شناسه افزوده

شناسه افزوده

رده بندی کنگره

رده بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی

: تهران بدرقه جاویدان؛ جاویدان، ۱۳۸۹.

: ۸۸۰ ص.

: 978-600-5381-26-9

: فیبا

: شعر فارسی - قرن ۹ ق.

: شعر عرفانی - قرن ۹ ق.

: نفیسی، سعید، ۱۲۷۴-۱۳۴۵ .. مقدمه نویس

: علمی، محمود، ۱۳۰۴ -

: ۱۳۸۹ PIR5813329

: ۸۶۱/۳۳

: ۲۰۸۷۵۹۹



با همکاری انتشارات دنیای دانش



بدرقه جاویدان

دیوان شاه نعمت الله ولی

مقدمه : استاد سعید نفیسی

حواشی : محمود علمی

لیتوگرافی : ترنج رایانه

چاپ : چاپخانه صادق

نوبت چاپ : اول ۱۳۸۹

شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه

قیمت : ۱۲۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۸۱-۲۶-۹ ISBN: 978-600-5381-26-9

دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان فروردین، کوچه نوروز، پلاک ۲۶ تلفن: ۶۶۴۱۱۵۰۸ - ۶۶۴۱۴۳۶۲

فروشگاه: خیابان ولیعصر، نبش خیابان فاطمی، انتشارات بدرقه جاویدان تلفن: ۴-۸۸۹۷۵۵۸۱

مرکز پخش: استان کرمان، ماهان، کتابفروشی شاه نعمت الله ولی، تلفن: ۰۳۴۲۶۲۲۴۶۴۷

«کلیه حقوق محفوظ است»

فهرست

مقدمه و شرح حال	۵۸۱
غزلیات	۱
ترجیعات	۵۸۱
قصاید و ملحقات	۵۹۹
مثنویات (رساله ایمانیه - رساله فقریه - رساله گنج العارفین)	۶۴۳
رساله ایمانیه	۶۸۸
رساله فقریه	۶۹۰
رساله گنج العارفین	۶۹۵
غزلیات ناتمام	۷۰۴
قطعات	۷۰۸
رباعیات	۷۳۵
دوبیتی ها	۷۶۸
مفردات	۷۸۸
فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی	۸۰۹
اعلام (نامنامه)	۸۳۹

این مقاله خلاصه و منتخبی از کتاب:

«سرچشمه تصوف در ایران» به قلم استاد سعید نفیسی است
که در حقیقت موجزترین مقاله راجع به سیر تصوف در ایران است.

تأثیر تعلیمات بودائی در فرهنگ و تصوف ایران

نژاد آریا:

آنچه مسلم است اینکه نژاد آریائی نخست در آسیای مرکزی پیدا شده و بعدها «پامیر» مرکز اصلی آنان شده و سپس در دوره مهاجرت‌ها از یک سو به مشرق رو کرده، به هند رفته‌اند و آریانیان هندی پدیدار شده‌اند. در این صورت ایرانیان و هندیان از یک نژادند و روزی با هم می‌زیسته‌اند. بهترین دلیل این نکته مسلم، خویشاوندی بسیار نزدیک در میان افکار و شرایع و تعلیمات و جگم و حتی داستان‌ها و امثال ایرانی و هندی است، تا جایی که داستان‌های مشترک میان «ریگ ودا» (کتاب دینی هندیان قدیم) و «اوستا» (کتاب دینی ایرانیان قدیم) بسیار است. دو مرحله بسیار جالب این خویشاوندی در دوره پیش از اسلام، روابط «ودا» با «اوستا» و «دین بودایی» با «دین زردشتی»، و در دوره بعد از اسلام، روابط تعلیمات بودایی با تصوف ایران است.

نام «ودا» را در کتاب‌های فارسی و عربی قرن‌های اول اسلام، «بوده» و «بودسف» نوشته‌اند و احتمال نزدیک به یقین می‌رود که کلمه «بت» زبان فارسی از نام بودا آمده باشد. مهم‌ترین مراحل نزدیکی ایرانیان با هندیان، نخست نفوذ عقاید بودایی در افکار پیش از اسلام ایران و سپس رواج این افکار در تصوف یعنی فلسفه مخصوص به آریانیان آسیائی است. بنابراین به جرأت می‌توان گفت که دین زرتشت و پس از آن آئین مانی نقاش، از تعلیمات بودائی، بی‌تأثیر نبوده است و تأثیر تعلیمات بودائی در فرهنگ ایران تا مدتی پس از دوره ساسانی باقی بوده و پس از آن نیز ایرانیان کم و بیش آن را در معتقدات دوره اسلامی خود حفظ کرده‌اند. جایی که بیش از همه، این نکته دقیق روشن است، در آن جایی است که تازیان آن را «نهضت شعوبیه» اصطلاح کرده‌اند.

پایه تصوف ایران از «نهضت شعوبیه» شروع شده و آنان گروهی از مسلمانان بودند که برخلاف تازیان که امتیاز نژادی برای خود قایل بودند و کسانی را که عرب نبودند زر خرید و «مملوک» می‌دانستند، خویشان را نسبت به تازیان امتیاز می‌نهادند و به همین جهت، زیر بار استیلا و برتری دستگاه خلافت دمشق و بغداد نمی‌رفتند و ناچار خلفا می‌کوشیدند ایشان را از میان بردارند.

تقریباً همه شعوبه، ایرانی بوده‌اند و مهم‌ترین نهضت شعوبه آن نهضتی است که به تصوّف ایران منتهی شد.

تصوّف، نخست از میان تارکان دنیا و راهبان دیرنشین و ریاضت‌کش که تازیان آن‌ها را «نساک» و «زهاد» می‌گفتند برخاسته است و از جمله ریاضت‌هاشان این بود که لباس پشمین زیر و درشت می‌پوشیدند که تنش‌شان را بخورد و آزار بدهد و به این خشونت‌ها عادت کنند و مردها‌شان را صوفی و زنها‌شان را صوفیه می‌گفتند و نخستین صوفیان اسلام بدین گونه پدید آمدند.

در ایران تصوّف ایرانی رنگ ایرانی به خود گرفت و در مغرب افکار یونانی در آن نفوذ کرد و در باختر، نخست در بلخ انتشار یافت.

بزرگ‌ترین پیشوایان تصوّف در نخستین مراحل رواج آن سه تن بلخی بوده‌اند. ابواسحق ابراهیم ابن ادهم بن سلیمان منصور بلخی متوفی ۱۶۱ یا ۱۶۶ ه.ق. معروف به ابراهیم ادهم، ابوعلی شقیق بن ابراهیم بلخی متوفی ۱۹۴ ه.ق. معروف به شقیق بلخی و ابو عبدالرحمن حاتم بن یوسف اصم معروف به حاتم اصم متوفی ۲۳۷ هجری قمری.

درباره تصوّف ایران و شناخت آن، دو اشکال بزرگ هست: نخست آنکه صوفیه خود همیشه در پرده، سخن گفته‌اند و چاره جز آن نداشته‌اند که بیشتر به کنایات و استعارات و حتّی اصطلاحات مرموز و آنچه خود «شطّحیات» گفته‌اند مطالب بسیار رقیق و لطیف خود را بیان کنند. چون حقایقی را که بزرگان تصوّف، در دل داشته‌اند بیان آن دشوار و منافی با مصالح روزگاران بوده است و گاهی برخی از آنان مانند حسین بن منصور حلاج جان بر سر این کار نهاده‌اند و مردم آن روزگار، گفتار اینان را کفر دانسته و نمونه‌های این گفتارهای کفرآمیز را می‌توان در کتاب «المحبوب» سعدالدین حمویه و یا در کتاب «زبدة الحقائق» و یا «تمهیدات» عین القضاة همدانی به دست آورد.

قطعه زیر از کتاب تمهیدات عین القضاة همدانی است:

همه رنج من از بلغاریان است	که مادام همی باید کشیدن
گنه بلغاریان را نیز هم نیست	بگویم گر تو بتوانی شنیدن
خدایا این بلا و فتنه از توست	ولیکن کس نمی‌یارد چنخیدن
همی آرند ترکان را ز بلغار	برای پرده مردم دریدن
لب و دندان آن ترکان چون ماه	بدین خوبی نباید آفریدن
که از خوبی لب و دندان ایشان	به دندان لب همی باید گزیدن

و حافظ نیز در غزلی این بیت را به طور کنایه دارد:

شیخ ما گفت: خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظری پاک خطا پوشش باد
و مولانا جلال الدین مولوی در مثنوی آورده:

چونکه بی‌رنگی اسیر رنگ شد موسی با عیسی در جنگ شد

بنابراین هر زمان که خواسته‌اند اندکی آشکارتر سخن بگویند چاره منحصر به این بوده است که لغاتی از کنایات و استعارات که معهود در میان خودشان بوده و تنها «اهل دل» و «اهل معنی» و یا «اهل راز» بدان پی می‌برده‌اند به کار ببرند و با بیان شاعرانه رقیق، مطالب حکیمانه را بیوندند. و بهترین

نمونه‌هایی که در نثر فارسی از این بیانات داریم، «کتاب السوانح» احفد غزالی و «لمعات» فخرالدین ابراهیم بن بزرگمهر عواقی همدانی است. عشق و مظاهر آن و زیبایی و مظاهر گوناگون آن، گل و بلبل و شمع و پروانه و داستان‌های عشاق معروف مانند: لیلی و مجنون، وامق و عذرا، خسرو و شیرین، شیرین و فرهاد، بهرام و گلندام و حتی محمود و ایاز در سراسر آثار صوفیه ایران سمبول‌هایی است که به همین مقصود به کار برده‌اند.

مانع دومی که برای پی بردن به حقیقت تصوّف هست استدلال‌ها و استنتاج‌های نادرستی است که از صدوپنجاه سال پیش، خاورشناسان اروپائی کرده و نتیجه‌های ناصواب از آن گرفته‌اند. بدین معنی که چون اروپائیان وارث تمدن یونان و روم بوده‌اند، سرچشمه همه چیز را در تمدن یونان و روم و اسکندریه می‌دانند. اما باید در نظر داشت که تمدن‌های شرق مخصوصاً چین و هندوستان و ایران، قرن‌ها بر تمدن‌های یونان و روم و اسکندریه پیشی داشته‌اند و تنه‌های کهن و شاخ و برگ‌های انبوه تمدن شرق، همواره بر تمدن غرب، سایه افکن بوده است.

تصوّف ایران یکی از شاداب‌ترین و برومندترین شاخه‌های این درخت چند صد ساله بوده است و قرن‌ها قبل از آنکه حکمت یونان به آستانه آسیا برسد، در این سرزمین ریشه گرفته و با اندیشه ایرانی کاملاً آمیخته شده است. نکته اساسی درباره تصوّف ایران این است که تصوّف ما همیشه در راه «طریقت»، سیر کرده، یعنی مشرب و مسلک فلسفی داشته و با آزاد منشی توأم بوده و به امتیاز طبقاتی قائل نبوده است. بلکه مریدان اولیه در نتیجه لیاقت، یعنی طوایف مراحل سلوک و درجات، می‌توانند جانشین مرشد خود بشوند و خرقه و مسند، به ایشان برسد.

علت اساسی ظهور و رواج تصوّف در ایران این است که ایرانیان در نتیجه قرن‌ها زندگی در تمدن مادی و معنوی، بالاترین پیشرفت‌ها را کرده و به عالی‌ترین درجه رسیده بودند. در زیبایی‌شناسی بر همه ملل آسیا برتری داشتند. تضییقات و محدودیت‌هایی که پس از دوران ساسانی در ایران پیش آمد باطبع زیبایی پسند ایرانی سازگار نبود و در پی مسلک و طریقه‌ای می‌گشت که این قیدها را در هم نوردد و آن آزادی دیرین را دوباره به دست آورد.

تصوّف بهترین راه گریز برای رسیدن به این آزادی فکری بود و به همین جهت از آغاز، متصوّفه ایران سماع و رقص را که ایرانیان به آن خو گرفته بودند مجاز و مباح دانستند و در برخی از فرق تصوّف، آن‌ها را نوعی از عبادت و وسیله تقرب به مبدأ و تهذیب نفس و تصفیه باطن شمردند. حتی مشرکان بزرگ ایران مانند امام محمد غزالی در «احیاء علوم الدین» و «کیمیای سعادت» در مباح بودن آن بحث کرده‌اند.

یکی از نخستین وسایلی که صوفیه برای استرضای این نگرانی ایرانیان اختیار کرده‌اند شعر بوده است. نخستین کسی از پیشروان تصوّف که شعر فارسی را برای تعلیمات خود پذیرفته، ابوسعید ابوالخیر بوده است.

اشعاری که بزرگان مشایخ تصوّف به زبان فارسی سروده‌اند، مخصوصاً غزلیات و رباعیاتشان را در مجالس ذکر و سماع می‌خوانده‌اند. از غزلیات مولانا جلال‌الدین «دیوان شمس تبریزی» برمی‌آید که بیشتر آن‌ها را برای پایکوبی و دست افشانی سروده است و غزلیات قاسم انواز نیز همین حال را دارد.

پس از ظهور تصوّف ابن العربی در مغرب زمین و نزدیک شدن پیروان آن به ایران، افکار ابن العربی که آمیخته به اسرائیلیات و افکار مغرب زمین است روز افزون در تصوف ایران راه یافته و آن را قلب کرده است. نخستین کس که برخی از افکار ابن العربی را پذیرفته مولانا جلال الدین مولوی بوده و نخستین کسانی که این استحاله را پیش آورده‌اند بیشتر صدرالدین قونیوی و شاه نعمه الله ولی و کمتر از ایشان فخرالدین عراقی بوده‌اند. طریقه نعمت اللهی که از تصوف ابن العربی الهام گرفته تنها حتی در برخی از نواحی جنوبی هند نیز راه یافته است. بنابراین، طرق مهم تصوف آسیای مرکزی و افغانستان و هند و پاکستان، همسان طریقه‌های اصیل و باستانی ایران است که عبارت است از طریقه‌های: سهروردی و نقشبندی و کبروی و چشتی و طریقه مجددی در هند و پاکستان و افغانستان که دنباله طریقه نقشبندی است و طریقه جویباری در آسیای مرکزی که دنباله طریقه کبروی نجم الدین خیوقی (خیوه) است.

تصوّف ایران در آغاز کاملاً جنبه «طریقت» داشته و با «شریعت» پیوستگی نداشته است. نخستین کسی که جمع در میان شریعت و طریقت کرده و در کتاب احیاء علوم الدین مباحث شریعت و طریقت را به هم پیوسته و در کتاب کیمیای سعادت نیز همان ابواب و فصول را آورده، حجة الاسلام امام ابو حامد محمد غزالی طوسی متوفی ۵۰۵ می‌باشد. بنابراین سرایندگان بزرگ تصوّف ایران که اغلب از کتاب‌هایی مانند کتب فوق متأثر شده‌اند مراتب سیر و سلوک را به چند مرتبه اساسی تقسیم کرده‌اند. چنان‌که سنائی در کتاب «سیرالعباد الی المعاد» آن‌ها را به ترتیبی خاص خلاصه کرده و پس از او، فرید الدین عطار در منطق الطیر، مهم‌ترین مراحل سیر و سلوک را هفت وادی سلوک دانسته است، بدین‌گونه: طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و غنا.

یکی دیگر از طرق متصوفه، ملامتیان می‌باشند که صوفیانی تندرو و افراطی بوده‌اند و رعایت شرع را نمی‌کرده‌اند. حتی برخی از بزرگان تصوف که رعایت اصول دین را محترم می‌شمرده‌اند از ایشان بی‌زاری جسته‌اند. نخستین پیشوای ملامتیان ابو صالح حمدون بن احمد قصار نیشابوری بود که در ۲۷۱ درگذشته و در حیره نیشابور مدفون شده است، و نخست طریقه خود را در نیشابور منتشر کرده و پس از آن به عراق رفته و ابو محمد سهل ابن عبدالله تستری متوفی ۲۸۳ ه‍.ق. و ابوالقاسم جنید ابن محمد بغدادی متوفی ۲۹۸ ه‍.ق. هر دو عقاید وی را پسندیده‌اند. دیگر از پیشوایان و شاخ ملامتیان ابو حفص عمرو بن سلمه حداد نیشابوری متوفی ۲۵۶ ه‍.ق. و ابو عثمان سعید بن اسمعیل حمیری نیشابوری متوفی ۲۹۸ ه‍.ق. و ابو محمد عبدالله بن محمد بن صنّازل نیشابوری متوفی ۳۳۰ ه‍.ق. که شیخ ملامتیه در نیشابور بوده، می‌باشند.

آنچه درباره ملامتیان نوشته‌اند بدین‌گونه است: می‌گفتند که یگانه معبود خداست و او باید اعمال آدمیان را ببیند و روا بداند و در این صورت سالک، نه بر عمل خود باید بنگرد و نه به قبول و نظر مردم. باید در هر کاری اخلاص و وزید و از هرگونه ریا پرهیز کرد. باید بدگمانی درباره نفس خود را نخستین گام حسن ظن به حق دانست، زیرا که اصل معرفت حق است. حتی برای آنکه به ریا و خود فروشی گرفتار نشوند باید از اظهار قبايح و بیان معایب نفس خود در میان مردم گریزان نباشند، بدین جهت همیشه کاری می‌کرده‌اند که مردم ایشان را ملامت کنند تا مغرور و فریفته نشوند و عبادت را وسیله نسازند؛ که معبود و مقبول مردم باشند.

طریقه و روش ملامتیان در ایران تا دیر زمانی رایج بوده است و در زمان‌های بعد، اصطلاح قلندر را برای این‌گونه مردم افراطی به کار برده‌اند. گو اینکه بعضی، قلندری را طریقه دیگری می‌دانند ولی رفتار و گفتار قلندران بی‌شبهت به آنچه از ملامتیان گفته‌اند نیست. برخی از ایشان موی ریش و سبیل و حتی ابروها را می‌تراشیده‌اند و دلقی از پشمینه سبز رنگ می‌پوشیده‌اند. معروف‌ترین پیشرو ایشان در ایران قطب‌الدین حیدر ابن تیمور بن ابوبکر بن سلطان‌شاه بن سلطان خان سالوری از مردم شهرزاهه متوفی ۶۱۸ بوده که در همان شهرزاهه مدفون است و به همین جهت اینک آن مکان را تربیت حیدری می‌نامند.

آنچه که لازمه تذکر است و اصول تصوف ایران برپایه آن استوار گردیده یکی جنبه تشخیص یا شخصیت یا استقلالی است که برای آدمی زادگان قایل بوده‌اند. درک این نکته به اندازه‌ای دقیق بوده است که حتی مرد بزرگی مانند سعدی تنها به ظاهر آن نگریسته و فرموده است:

صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم: میان عارف و عالم چه فرق بود تا اختیار کردی از آن این فریق را؟
گفت: آن گلیم خویش به در می‌برد ز آب وین سعی می‌کند که بگیرد غریق را

در این زمینه باید این نکته اساسی را در نظر داشت که امتیاز تصوف ایران بر همه فلسفه‌های دیگر این است که همه مسلک‌های فلسفی، همواره جنبه رد و طرد و منع داشته‌اند و تصوف ایران یگانه مسلکی است که جنبه قبول آن بر بنیاد استواری گذاشته شده است، ناچار چنین فلسفه‌ای استقلال و اختیار را جانشین انقیاد می‌کند. این اندیشه از دیرباز در ایران بوده است و همان دستوری است که: باید به اهورامزدا پیوست و از اهریمن دور شد.

این نوع پیوستن و اتصال و اتحاد را بزرگان تصوف ایران هر یک به زبانی ادا کرده‌اند و گفته‌اند:

«الجمع ما جمع به اوصافه و التفرقه ما فرق یا مقاله».

حسین بن منصور حلاج به جرم «انا الله» و «انا الحق» گفتن بر سر دار رفت. فریدالدین عطار گوید: «مرا عجب آمد از کسی که روا دارد که از درختی اناالله برآید و درخت در میان نه، چرا روا نباشد که از حسین اناالحق برآید و حسین در میان نه؟»

شیخ محمود شبستری در گلشن راز این اندیشه را چنین بیان کرده است:

روا باشد اناالحق از درختی چرا نبود روا از نیکیبختی

و حافظ این رازگشائی گستاخانه و جانفشانی منصور حلاج را چنین بیان می‌کند:

گفت: آن یار کزو گشت سردار، بلند جرّمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد

بایزید بسطامی گفته است: «سبحانی! سبحانی! ما اعظم شانی!». ابوسعید ابوالخیر گفته است:

«التصوف قیام القلب مع الله بلا واسطه»، بار دیگر صریح‌تر گفته: «لیس فی جنتی سوی الله» امام

ابوالقاسم قشیری گفته: «المحبة هو المحب بصفاته و اثبات المحبوب بذاته».

منظومه ارادی ویراننامه پهلوی در آیین زردشتی، عروج و اتصال به همان مبدأ و پیوستن به همان منبع فیض یزدانی است. سنائی در سیرالعباد الی المعاد همسفران خویش را به همان جا می‌برد و عطار در منطق الطیر همه مرغان هم سفر را در راه از یاد می‌آورد و مانده و سرگشته می‌گذارد و آن یگانه مرغی که به سر منزل مقصود رسید به آگیری می‌رسد و در آن جز نقش خود را نمی‌بیند و

بدین گونه سیمرخ مظهر مرغان دیگر است.

این اندیشه عالی را صوفیان ایران بدین گونه تعبیر کرده اند که: «خدا همه جا هست» گاهی گفته اند: «الطرق الی الله بعدد نفوس الخلائق». یعنی هر مخلوقی راهی به خدا دارد و ناچار در هر کسی خدایی هست و همه از آن اصل برخاسته اند و از آن بیرون آمده اند. مولانا جلال الدین فرموده است:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصلِ خویش
به همین جهت است که در احوال شیخ ابوالحسن خرقانی نوشته اند که چون سلطان محمود غزنوی به دیدار وی رفت و می ترسید که از وی بی اعتنائی ببیند گفت: اگر تن در نداد تا نزد من بیاید این آیه را بر او بخوانید که: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم»، شیخ پاسخ داد به او بگوئید که: چنان در «اطيعوا الله» مستغرقم که از «اطيعوا الرسول» خجالت ها دارم تا به اولی الامر چه رسد؟ سعدی فرموده است:

رسد آدمی به جانی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکانِ آدمیت
فروغی بسطامی گوید:

مردان خدا پرده پندار دریدند یعنی همه جا غیر خدا هیچ ندیدند
در ضمن، خودشناسی را راه خداشناسی دانسته اند که: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» و گفته اند: «با او باش تا همه او باشی» و راه رستگاری را تفکر دانسته اند و نه تعبّد که: «تفکر ساعة خیر من عبادت الف سنة» یک ساعت تفکر بهتر از هزار سال عبادت است.

برای رسیدن به کمال انسانی سه درجه قابل شده اند: علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین.
راه رسیدن به یقین را باید فرا گرفت، آنگاه می توان آن را به چشم دید و سپس با یقین توأم می شوند و یقین را در خود می بینند. در خدا فانی می شوند «فنا فی الله» تا در خدا بمانند «بقا بالله». اینجاکه رسیدند بقول حافظ:

در خرابات مغان نور خدا می بینم این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم
آنجا که رسیدند خود را میان خویشتن و خدا حجابی و حایلی و مانعی می بینند.
همام شیرازی می گوید:

در میان من و معشوق حجاب است همام دارم امید که آن هم ز میان برخیزد
و حافظ می گوید:

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
ابوسعید ابوالخیر گفته است: «درویشی نامی است واقع، چون تمام شد و به غایت برسد آنجای جز خدای چیزی دیگر نماند» و در جای دیگر گفته است:

چون نیست شدی، هست بیودی صنما چون پاک شدی، پاک شدی لاجرما
از او پرسیدند که: «چون است که حق را بتوان دید و درویش را نتوان دید؟» گفت: «برای آنکه حق تعالی هست است، هست را بتوان دید و درویش نیست است و نیست را نتوان دید». جای دیگر گفته است: «من عرف نفسه بالعدم عرف ربه بالوجود».

حافظ در همین زمینه سروده است:

گر پیر مغان مرشد ما شد چه تفاوت در هیچ سری نیست که سری ز خدا فیست
بنابر این نتیجه تصوف این بوده است که آدمی زادگان را به کمال انسانی برساند. ناچار برای
رسیدن به این مقصود «روایت» را کافی ندانسته و «درایت» را، راه وصول و اتصال و حلول و
پیوستگی به مبدأ دانسته‌اند.

در ادبیات ایران همیشه صوفیه ایران را «ازرق پوش» و «کبود پوش» دانسته‌اند و این سنت را
نخست صوفیه عراق و جزیره از ترسایان تارک دنیای آن سرزمین گرفته‌اند و صوفیه ایران از ایشان
پیروی کرده‌اند. در زمان‌های بعد یکی از امتیازات صوفیه و درویشان، کلاهی بوده است که به آن
«کلاه تاتاری» یا «کلاه تتری» می‌گفته‌اند و شاید چیزی بوده است مانند کلاه شش ترک که هنوز در
میان درویشان و قلندران رایج است.

سعدی گوید:

حاجت به کلاه برکی داشتنت نیست درویش صفت باش و کلاه تتری دار

پیشروان تصوف در ایران

می‌توان گفت تصوف در ایران بعد از اسلام در آغاز، واکنشی در برابر حکومت امویان بوده
است. نخستین مشایخ متصوفه ایران که نام و شرح حالشان در کتاب‌ها مانده است ابواسحق ابراهیم
بن ادهم بن سلیمان بن منصور بلخی متوفی در ۱۶۶ ه‍.ق. و ابوعلی شقیق بن ابراهیم بلخی متوفی
در ۱۹۴ ه‍.ق. و ابوعلی فضیل بن عیاض خراسانی مروزی متوفی در ۱۸۷ ه‍.ق. بوده‌اند.
از مشایخ عراق در قرن دوم ابومحفوظ معروف به فیروزان کرخی متوفی در سال ۲۰۰ ه‍.ق. بوده
است که چون پدرش نام ایرانی داشته ایرانی زاده بوده است.

از مشایخ معروف ایران در قرن سوم می‌توان: بایزید بسطامی، حاتم اصم، ابوزکریا معاذ رازی،
ابواسحق نیشابوری، ابوالفوارس شاه بن شجاع کرمانی، سهل بن عبدالله تستری، ابوحمزه
خراسانی، جنید بغدادی حسین، بن منصور حلاج و بسیاری دیگر را نام برد.^۱

سلسله نسب فرق تصوف ایران و هند

آنچه مسلم است این است که تصوف ایران و هند از یک سرچشمه تراویده و همیشه منتهای
الفت و یگانگی را با یکدیگر داشته‌اند. بهترین فرقه تصوف ایران و هند، نخست فرقه قادری بوده که
در ایران کمتر و در هند و افغانستان بیشتر رواج داشته است. دوم فرقه نقشبندی بوده که مشایخ
نخستین آن را پیش از بهاء‌الدین نقشبند، خواجگان و این طریقه را طریقه خواجگان می‌گفته‌اند و از
زمان بهاء‌الدین نقشبند بنام نقشبندی معروف شده و از قرن دوازدهم به بعد که شیخ خالد پیشوای
نقشبندیان کردستان بوده طریقه خالدی پیدا شده است. همچنین طریقه چشتی، که نخست در
خراسان و ماوراءالنهر رواج کامل داشته و از آنجا به هند و افغانستان رفته است. قلمرو طریقه کبروی
مدت‌ها سرزمین ایران بوده و بهاء‌الدین ولد پدر مولانا جلال‌الدین آن را با خود به آسیای صغیر برده

۱. اسامی بقیه مشایخ قرون چهارم تا هشتم در صفحات بعد نگاشته شده است.

و طریقه مولوی از آن ناشی شده و در ایران به نام طریقه ذهبی تا امروز باقی مانده است. طریقه سهروردی که مرکز آن شهر بغداد بوده، تنها در خوزستان و فارس و کرمان رواج یافته و از آنجا به هند رفته است.

در قرن هفتم صدرالدین قونیوی و سپس در قرن هشتم شاه نعمت الله ولی و پس از آن سید محمد نوربخش طریقه تصوف ابن العربی را که با تصوف ایران بیگانه بوده در میان ایرانیان رواج داده‌اند و شاه نعمت الله ولی آن را با معتقدات شیعه، توأم کرده، بنابراین طریقه نعمت اللهی، نخستین طریقه تصوف فرقه شیعه شده است و البته منحصر به ایران و هندوستان است.

فیزق تصوف ایران، گذشته از دوازده امام، از اصحاب رسول (ص)، تنها سلمان فارسی و حسن بصری و قاسم بن محمد بن ابوبکر و پس از او ابوحنیفه و مالک بن انس و شافعی و احمد بن حنبل و از متصوفه، تنها ابویوسف یعقوب بن ابراهیم کوفی و محمد بن حسن شیبانی را از بنیادگذاران طرق خود می‌دانسته‌اند.

سلسله نسب و انتساب تصوف ایران و هند بدین گونه است: قادریان، به معروف کرخ از مشایخ عراق و جزیره که ایرانی زاده بوده است. خواجهگان و نقشبندیان، به بایزید بسطامی. چشتیان به خواجه عبدالواحد بصری که مرید حسن بصری بوده و در ۱۷۷ ه.ق. درگذشته. کبرویان به ابوبکر بن عبدالله نساج طوسی که در قرن پنجم می‌زیسته و سهروردیان به ممشاد دینوری.

متهای رواج تصوف در ایران در قرن چهارم بوده است و از آغاز قرن دهم، پی‌درپی از رواج آن کاسته شده است.

مشاهیر مشایخ قرن چهارم عبارتند از: ابوبکر دلف بن جحدر شبلی بغدادی، ابوالقاسم اسحق بن محمد بن اسمعیل حکیم سمرقندی، ابوالقاسم ابراهیم بن محمد نصر آبادی شیخ خراسان، ابوعثمان سعید بن سلام مغربی نیشابوری، ابوعلی حسن بن محمد دقاق نیشابوری، محمد بن ابی احمد ابدال چشتی، ابوبکر محمد بن عمر وراق ترمذی، ابوبکر علی بن احمد بن محمد رودباری بغدادی.

و مشاهیر مشایخ قرن پنجم عبارت بوده‌اند از: ابوالحسن علی بن جعفر خرقانی، ابومنصور محمد انصاری هروی، ابوسعید فضل الله بن ابوالخیر محمد مهنوی، ابواسمعیل عبدالله بن ابومنصور محمد انصاری هروی، زین الدین ابوحامد محمد بن محمد غزالی، ابوالفتح احمد بن غزالی.

و مشاهیر مشایخ قرن ششم به ترتیب تاریخ درگذشتگان: ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی، ابو نصر احمد بن ابوالحسن نامقی ژنده پیل جامی، محیی الدین ابومحمد عبدالقادر علوی گیلانی، ضیاءالدین ابوالنجیب عبدالقادر سهروردی، شهاب الدین یحیی بن حبش سهروردی.

مشاهیر مشایخ قرن هفتم: فریدالدین ابوحامد محمد بن ابراهیم عطار نیشابوری. شهاب الدین ابوحق عمر بن محمد سهروردی، شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد تبریزی مراد مولوی. نجم الدین ابوبکر عبدالله ابن محمد بن شاهر دایه رازی، سیف الدین ابوالمفاخر سعید بن مظفر باخزری، جلال الدین محمد بن بهاء الدین محمد بلخی صاحب کتاب مثنوی، صدرالدین محمد بن اسحق قونیوی، فخرالدین ابراهیم بن بزرگ محمد ابن عبدالغفار جوالقی همدانی، بهاءالدین

محمد بن جلال‌الدین سلطان ولد پسر مولوی معروف، سعدالدین محمود بن عبدالکریم شبستری، مشاهیر مشایخ قرن هشتم: صفی‌الدین ابوالفتح اسحق بن امین‌الدین جبرئیلی اردبیلی، کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی، ابوالمکارم رکن‌الدین علاءالدوله احمد بن محمد بیابانکی سمنانی، اوحدالدین بن حسین اصفهانی مراغی، زین‌الدین ابوبکر تایبادی، بهاء‌الدین محمد بخاری نقشبند، شمس‌الدین محمد بن عزالدین ابن عادل بن یوسف محمد شیرین مغربی تبریزی. مشاهیر مشایخ قرن نهم: نورالدین نعمه‌الله کوه بنایی کرمانی (شاه نعمت‌الله ولی)، ابوالفتح محمد بن محمد بن محمود حافظی نجاری پارسا، خواجه ابوالوفا، امیر سید معین‌الدین علی بن نصیرالدین هارون قاسم انوار تبریزی، زین‌الدین ابوبکر محمد خوافی، کمال‌الدین حسن بن حسن کاشانی خوارزمی، سید نظام‌الدین محمود بن حسن داعی شیرازی، قطب‌الدین عبدالله بن محیی شیرازی جهرمی.

تصوّف در مغرب

تصوّف در مغرب، نخست در عراق و جزیره و پس از آن در ایران و هند و سپس در مغرب پدید آمده است. تصوف مغرب در اسپانیا (اندلس) و شمال آفریقا و مصر و سوریه جایگزین شده و تفاوت فاحشی با تصوف ایران و هند دارد، اما تا اندازه‌ای با تصوف عراق و جزیره پیوسته است. بنیاد تصوف مغرب در پایان قرن سوم هجری گذاشته شده و نخستین کسی که این فکر را در آن نواحی انتشار داده محمد بن عبدالله ابن مسره بن نجیح قرطی معروف به ابن مسره متوفی ۳۱۹ در قرطبه بوده است. وی را کافر و پیرو عقاید معتزله می‌دانستند و به ریاضت‌هایی مانند راهبان تارک دنیای مسیحی می‌پرداخته است.

مهم‌ترین فِرَقِ تصوف مغرب، بدین گونه بوده‌اند: طریقه رفاعی که مؤسس آن ابوالعباس احمد بن ابوالحسن علی رفاعی بوده است و در ۵۱۲ در ناحیه بصره متولد شده و در ۵۷۸ در واسط درگذشته و پیروان وی بیشتر در عربستان و کشورهای عربی بوده‌اند.

پس از او محیی‌الدین محمد بن علی ابن العربی اندلسی که در ۵۶۰ در شهر مرسیه متولد شده و در ۶۳۸ درگذشته و از مردم اسپانیا بوده و در کشورهای عربی می‌زیسته و طریقه خود را در میان ایشان انتشار داده است. دیگر صدرالدین محمد بن اسحق قونیوی متوفی ۶۷۳ که ایرانی بوده و در آسیای صغیر می‌زیسته و ابن العربی استاد وی و شوهر مادرش بوده است. وی نخستین کسی است که برخی از اصول تصوف ابن العربی را وارد در تصوف ایران کرده، سپس نعمه‌اللهیان و نوربخشیان نیز برخی از عقاید وی را پذیرفته‌اند.

و نیز نورالدین ابوالحسن علی یا احمد بن عبدالله شاذلی مغربی متوفی ۶۵۶ مؤسس سلسله دیگری در تصوف مغرب بوده است و سید احمد بدوی مصری متوفی ۶۷۵ طریقه بدوی را در همان نواحی انتشار داده است.

از قرن نهم به بعد طریقه بکتاشی در آسیای صغیر رواج کامل داشته و هنوز در ترکیه باقی است. سپس از آنجا به سوریه و مصر رفته و شعبه‌ای از آن‌که طریقه دمردشی باشند نیز در ترکیه و مصر، هنوز رایج است. مؤسس طریقه بکتاشی مردی بکتاش نام بوده که از شرح زندگانی وی اطلاعات

چندانی در دست نیست. نامش را حاجی بکتاشی مردی بکتاش ولی بن سلطان ابراهیم بن موسی نوشته‌اند و برخی او را از مردم نیشابور دانسته‌اند. ولادت او را در ۶۵۸ و رحلتش را در ۷۳۸ ضبط کرده‌اند.

در آسیای صغیر و سوریه و مصر طریقه دیگری به نام طریقه روشنی از قرن نهم رواج یافته که مؤسس آن دده عمر روشنی بردعی متوفی در ۸۹۲ بوده و آن نخست در آذربایجان و ازان و ارمنستان و کردستان رواج یافته و از آن جا به نواحی مجاور رفته است.^۱



۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب «سیر تصوف در ایران» نوشته‌ی استاد سعید نفیسی.

شرح مختصری از زندگانی شاه نعمت الله ولی

نعمت الله جان به جانان داد و رفت
بر در میخانه مست افتاد و رفت

از جمله شعرای معروف متصوفه ایران یکی نیز قطب الموحدین و سیدالکاملین سید نورالدین شاه نعمت الله ولی ماهانی کرمانی از اقطاب بزرگوار و عرفای مشهور قرن هشتم و نهم هجری است که همه پیروان طریقت را تحت الشعاع مکتب خود قرار داده است و به قول اسدالدین نصرالله در روز پنجشنبه بیست و دوم رجب سنه ۷۳۰ هجری در قصبه کوه بنان کرمان تولد یافته، لیکن امیر خلیل الله نوه آن جناب تولد جد خود را در روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول ۷۳۱ در شهر حلب دانسته است.

وی اصلاً اهل حلب بوده و اجدادش در آن شهر اقامت داشته‌اند. پدرش جناب میر عبدالله که از بزرگان قوم عرب و مرشدان عصر خویش بوده، سپس به مکران مهاجرت کرده و پس از چندی از راه خویشاوندی با ملوک شبانکاره فارس، (مادر شاه نعمت‌الله از خاندان شبانکاره فارس بوده)، شهرتی یافته و در کوه بنان کرمان اقامت گزیده. شاه نعمت الله بعدها درباره اقامت خود در ملک عجم گفته:

مَدَنی هستم مجاور در عجم
نسب شاه نعمت الله ولی، تا نوزده پشت به حضرت رسول اکرم (ص) می‌رسد و جناب شاه در
شعر زیر سلسله نسب خویش را بیان کرده است:

نعمت اللهم و ز آل رسول
محرم عارفان رُسّانی^۱
تا آنجا که می‌گوید:

نوزدهم جد من رسول خداست آشکار است، نیست پنهانی
شاه نعمت الله اوایل عمر در عراق می‌زیسته و علوم مقدّماتی را نزد شیخ رکن الدین شیرازی تحصیل کرده و علم بلاغت را خدمت شیخ شمس الدین مکی و حکمت را نزد سیدجلال الدین خوارزمی و اصول و فقه را نزد قاضی عضدالدین ایجی آموخته و در همین دوران بود که کتاب «مرصادالعباد» شیخ نجم الدین دایه و «اشارات» شیخ الرئیس ابوعلی سینا را آموخت و بخصوص «فصوصالحکم» محی الدین عربی را به خوبی فرا گرفت، و چون علوم ظاهری، طبع او را قانع نمی‌کرد. سال‌ها به ریاضت و تصفیه و تزکیه باطن مشغول گردیده و در پی مراد به سیر و سفر پرداخته تا عاقبت در سن ۲۴ سالگی به مکه مشرف شده و از دست شیخ عبدالله یافعی، یکی از عرفای عصر خویش خرقه پوشیده و به مراد خویش نایل آمده و دست ارادت بدو داده، و هفت سال او را خدمت کرده چنانکه در اشعار خود مکرر از او یاد کرده است:

شیخ ما بود در حرم محرم
ز دمش مرده می شدی زنده
نعمت الله مرید حضرت اوست
البته جناب یافعی هم خرقه خویش را از جناب شیخ صالح بربری گرفته بود:

صالح بربری روحانی
شیخ شیخ من است تا دانی

باید دانست سلسله‌ای که مشایخ جناب شیخ یافعی به آن تعلق داشتند، پس از معروف کرخی بنام سلسله «معروفیه» مشهور بود و اکثر سلسله‌های صوفیه از آن مشتق و منشعب شده‌اند و این سلسله را «ام‌السلاسل» می‌نامیدند. پس از جناب شاه نعمت‌الله بود که این سلسله بنام «نعمت‌اللهی» معروف شد و تاکنون هم به همین نام مشهور است.

شاه نعمت‌الله در یکی از اشعار خود نام بعضی از مشایخ که نسب سلسله فقری را تا ۲۰ واسطه به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌رسانند ذکر کرده است:

شیخ ما کامل و مکمل بود
قطب وقت و امام عادل بود^۲
یافعی بود و نام عبدالله
رهبر رهروان آن درگاه

تا آنجا که گوید:

پیر بصری ابوالحسن باشد
شیخ شیخان انجمن باشد
یافت او صحبت علی ولی
گشت منظور بسندگی علی
خرقه او هم از رسول خداست
این چنین خرقه لطیف کرامت

مسافرت‌های شاه نعمت‌الله ابتدا به مصر بود و پس از آن به ماوراءالنهر آمد و مدتی در «شهر سبز» نزدیک سمرقند ساکن شد و ضمن همین مسافرت ملاقاتی با امیر تیمور و شاه نعمت‌الله اتفاق افتاد و چون تیمور قدر او را ندانست شاه نعمت‌الله مصلحت در آن دید که به هرات برود. در هرات با نوه جناب میرحسین هروی پرورش‌کننده سؤالات گلشن راز شیخ محمود شبستری ازدواج کرد که ثمره این ازدواج، جناب برهان‌الدین خلیل‌الله (متولد ۷۷۵ هجری قمری) بود که پس از جناب شاه نعمت‌الله به مقام قطبیت سلسله نعمت‌اللهی رسید. شاه نعمت‌الله در وصف فرزندش گفته:

ای به نور روی تو روشن دو چشم جان من
ای خلیل‌الله من، فرزند من، برهان من
مدت هفتاد سال از عمر من بگذشته است
حاصل عمرم تویی، ای عمر جاویدان من

شاه نعمت‌الله چندی نیز در مشهد و یزد و کوه بنان و کرمان زیست و عاقبت در قصبه ماهان کرمان اقامت گزید و ۲۵ سال پایان عمر را در آن حوالی به سر آورد و به تربیت و ارشاد مجذوبان پرداخت.

هرچند که پابسته این آب و گلیم
از روی کسریمان دو عالم خجلیم
در روی جهان نیست چو کرمان جانی
کرمان دل عالم است و ما اهل دلیم^۳

بزرگان اطراف، هدایا به درگاهش می‌فرستادند و طلب همت می‌کردند. سلاطین بهمنی دکن را در حق وی اعتمادی تمام بود. شاهرخ میرزای تیموری در سفر شاه نعمت‌الله به هرات او را تکریم و

تعظیم بسیار کرد. شاه نعمت‌الله علاوه بر تحصیل علوم رسمی و متداول عصر، به ریاضت و مجاهدت نیز توجه تمام ورزیده و مکرز به خلوت نشسته و چله به سر آورده، علاوه بر آن، علاقه خاص به زراعت و عمران داشته و در یزد و ماهان نزدیک خانقاه خویش باغ و عمارت می‌ساخته است. همچنین با اغلب عرفا و مشایخ عصر خویش ملاقات کرده و اکثر آنان را به خلقه ارادت و طریقت خویش کشانده است.

شاه نعمت‌الله در طریقه تصوف، مؤسس سلسله نعمت‌اللهی است و در راه طریقت و سیر و سلوک، مقامی بلند داشته است. موارد وجه تمایز طریقه نعمت‌اللهی از سایر طریقت‌های قبل از او بسیار است ولی مهم‌تر از همه آنکه طریقت او تابع شریعت می‌باشد تا آنجا که شخصاً در مساجد حضور می‌یافته و امام جماعت می‌شده و به دستورات شرع مقدس، سخت پای بند بوده است:

دانشتن علم دین، شریعت باشد
گر در عمل آوری طریقت باشد
ور جمع کنی علم و عمل با اخلاص
از بهر رضای حق حقیقت باشد^۱

جناب شاه همواره به مریدان خود توصیه به کار و فعالیت می‌کرده و خود نیز در این زمینه سرمشق دیگران بوده. او می‌گفت بهترین ریاضت برای تصفیه و تهذیب نفس، کار و فعالیت و خدمت به خلق است:

ذکر حق ای یار من بسیار کن
گر توانی کار کن در کار کن
شاه نعمت‌الله همواره تأکید می‌فرمود که گوشه نشینی و تنبلی و تکذبی، موجب کسالت و سستی می‌شود و مریدان را به فعالیت اجتماعی و معاشرت با مردم دعوت می‌کرد.

بنابراین شاه نعمت‌الله ولی، در مدت عمر طولانی خویش که گویا تا حدود صد سالگی رسیده، سیب ارشاد و راهنمایی بسیاری از مردم شده بود، و حتی کسانی را که مشایخ آن عصر از لحاظ قابلیت تصوف مردود می‌دانستند در مجلس می‌پذیرفته و مورد قبول قرار می‌داده و راهنمایی می‌کرده است.

شاه نعمت‌الله ولی، علاوه بر سرودن شعر که در آن، گاهی (سید) و زمانی (نعمت‌الله) تخلص می‌کرده، رسائل مختلفی در عرفان و تصوف از خویش به یادگار گذاشته است.

دیوان اشعارش مشتمل بر قصاید و غزلیات و ترجیعات و مثنویات و قطعات و دوبیتی‌ها و رباعیات است و چندین بار به طبع رسیده است. بار اول در مطبعه کرمان به سعی حسین در سال ۱۳۳۷ قمری و بار دوم به اهتمام چاپخانه علمی تهران به سال ۱۳۱۶ خورشیدی و بار سوم به سرمایه کتابفروشی محمدحسن علمی (انتشارات جاویدان) در سال ۱۳۴۱ شمسی.

رسائل شاه نیز به عربی و فارسی بسیار بوده و بعضی گفته‌اند بالغ بر ۳۰۰ یا ۵۰۰ رساله داشته و آنچه مسلم است مقدار زیادی از آنها از بین رفته است و از آن میان مؤلف ریاض العارفين مجموعاً ۶۳ رساله، و صاحب طرائق الحقایق ۳۹ رساله را جمع کرده‌اند. مجموعه‌ای از بعضی رسالات او در تهران چاپ شده است. از جمله رسالات اوست: رساله اصطلاحات صوفیه، رساله مکاشفات، رساله تعزفات، رساله حروف مقطعات قرآنی، رساله مراتب وجود، رساله نسبت خرقه، رساله بیان نقش،

رساله مجمع الاسرار، رساله صلب اوصاف و غیر آنها. اشعار او از لحاظ ادبی محض، چندان اهمیتی ندارد، اما مشتمل بر معانی مهم و مطالب عرفانی است. از جمله اشعار منسوب به او قصیده:

قدرت کردگار می بینم
حالت روزگار می بینم^۱
می باشد که شامل پیشگوئی هائی چند در باب حوادث آینده، که ظاهراً بعدها ابیات تازه ای بدان افزوده اند می باشد.

درباره زندگانی شاه نعمت الله مانند سایر بزرگان، افسانه های زیادی نقل کرده اند و همان طور که عادت تذکره نویسان ما بوده، با این ادعاها و خوارق عادات خواسته اند او را بزرگ تر جلوه دهند، در صورتی که خود شاه نعمت الله با این گفتارها مخالف بوده است. منجمه در شأن نزول این غزل شاه نعمت الله ولی:

ما خاک راه را به نظر کیمیا کنیم
صد درد را به گوشه چشمی دوا کنیم^۲
صاحب کتاب «سوانح الایام فی مشاهدات الاعوام» موسوم به «سلسله العارفین» مبنی بر کرامات و خوارق عادات صوفیه آورده که:

«در کنار رود نیل، شاه نعمت الله را با سید حسین اخلاطی صحبت افتاد. بعد از آن سید حسین به حضرت کرامت مرتبت گفت: نعمه الله، می خواهم از حالات شما مستفیض شوم. آن حضرت فرمود که شما چیزی ظاهر سازید، سید حسین از علوم غریبه، مثل کیمیا و لیما، رمزی برایشان ظاهر کرد، حضرت شاه به سید حسین گفت که مدعای ما کیمیای فقر محمدی است. بیت:

جان می دهند بهر جوی سیم، اغنیا
آگه نیند از عمل کیمیای فقر
و همین یک صحبت و یک مجلس اتفاق افتاد و در روز دیگر شاه، یاران را وداع نموده و متوجه کعبه معظمه شد و پس از قطع چند منزلی حقه ای سر بسته مهر نموده به دست درویشی داده به خدمت سید حسین فرستاد و سید حسین سرحقه را گشود، قدری پنبه و مقداری آتش سوزنده در اندرون آن حقه یافت، تعجب نمود گفت دریغ که صحبت نعمت الله در نیافتم. درویشی که حقه مزبور را به جهت سید حسین می برد، در راه به خاطر گذرانید که کاش حضرت سید نعمت الله روزی چند در صحبت سید حسین توقف می فرمود تا از عمل کیمیا بهره ور گردیده همگی از صعوبت فقر و فاقه خلاص می گشتیم، چون به خدمت آن حضرت بازگشت بر ضمیر منیر حضرت ولایت منزلت آنچه به خاطر درویش رسیده بود هویدا گردید، پس سنگ پاره ای از زمین برداشته پیش درویش انداخت و فرمود که این سنگ را نزد جوهری برده بپرس که قیمت این سنگ چند است. چون درویش آن سنگ را به نزد جوهری برد، جوهری پاره ای لعل دید که در عمر خود مثل آن ندیده بود و قیمت آن لعل را هزار درهم گفت، درویش سنگ را گرفته به خدمت حضرت شاه باز آورد، آن حضرت فرمود تا آن سنگ لعل شده را صلایه نموده شربت ساخته و هر درویش را قطره ای چشانید و فرمود:

ما خاک راه را به نظر کیمیا کنیم
صد درد را به گوشه چشمی دوا کنیم
و از آن منزل روانه شده متوجه مصر شدند.»

از مطالعه دیوان شاه نعمت‌الله ولی، می‌توان گفت که حافظ به اشعار شاه نظر داشته و غزل مطلع فوق شاه نعمت‌الله را این‌گونه جواب داده است:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند
آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند؟
و تا آخر غزل کنایاتی موجود است و در اغلب موارد مشابهاتی بین دو غزل شاه نعمت‌الله ولی و حافظ وجود دارد. و نیز در این رباعی گویا مقصود شاه نعمت‌الله ولی، طعنه‌ای بر خواجه شیراز باشد:

گر معنی تنزیل بدانند حافظ	تنزیل به عشق دل بخواند حافظ
او کرد نزول، ما ترقی کردیم	تحقیق کجا چنین تواند حافظ
درباره طول مدت زندگانی شاه نعمت‌الله ولی، همان‌طور که ذکر شد عمر او را تا ۱۰۴ سال هم نوشته‌اند و خود شاه نعمت‌الله ولی تا ۹۷ سالگی و پس از آن تا صد سالگی خود را بیان داشته است:	
نود و هفت سال عمر خوشی	بسته را داد حسی پاینده
گرچه امسال هست سال قیران	تا چه زاید ز سال آینه
قریب صد سال عمر من بگذشت	قصور من نکرده‌ام به خدا
سال وفات شاه نعمت‌الله ولی را روز پنجشنبه بیست و سوم ماه رجب به سال ۸۳۲ و بعضی ۸۳۴ دانسته‌اند و مزار شریفش در قصبه ماهان کرمان زیارتگاه عارفان است.	

